

دیکتاتورهای "ضد امپریالیست" و قدرتهای جهانی

احسان دهکردی



مروز سیاست مسفل چپ نو نه ایستادن در کنار آمریکا و اروپاست، نه در کنار دیکتاتورهای ایران و سوریه ، نه موافقت با حمله نظامی غرب است، و نه با دخالت سیاسی این کشورها



شروع دوران "جنگ سرد" میان بلوک "سوسیالیزم واقعا موجود" به رهبری "شوروی" و سرمایه داری به پرچم داری آمریکا به بعد از جنگ جهانی دوم برمی گردد. دورانی که با سیر نزولی قدرت مداری سرمایه داری انگلیس در جهان پیش رفت، و با جانشینی پر تلاش سرمایه های آمریکائی، تنشهای بزرگی با مدعیان دیگر، بخصوص کشور قدرت مند "شوروی" - که به تازگی پیروز از جنگ، مدعی بزرگی بود - آغاز شد.

سیر حوادث بعد از جنگ جهانی دوم ، جنگ کره تا مرگ استالین با تنشهای زیادی میان دو قدرت بزرگ، بخصوص بعد از حاکمیت "کمونیستهای" مائو تسه تونگ در چین همراه بود. این رقابتها در زمینه تسلیحاتی، با بمبهای اتمی آمریکا بر سر مردم ژاپن وارد مرحله جدیدی شد که تصاحب سرزمین های جدید و تلاش برای بدست آوردن موقعیت برتر در دنیا ، همه آن سیاستی شد که بعد از آن تا فروپاشی "بلوک سوسیالیزم" و ریختن دیوار برلین هسته اصلی کشمکهای میان این دو کشور را در دنیا شکل داد.

همچنین تنشهای ناشی از بهم خوردن توازن قدرتهای سیاسی و اقتصادی در دنیا بعد از جنگ دوم جهانی، بخصوص بر پیکر اقتصادی کشورهای انگلیس و فرانسه و سلطه بر کشورهایی که روزی مستعمره انگلیس و فرانسه بودند، آمریکا و "شوروی" را وارد مجموعه ای از واکنشها ، تنشها و فعالیتهای پنهان و علنی کرد که رفته رفته ابعاد جهانی یافت ، به تخاصم میان "سوسیالیزم واقعا موجود" و جهان سرمایه داری کشیده شد و به جنگ اردوگاهها و " جنگ سرد " معروف شد.

کشمکشهایی که گاه در گوشه و کنار دنیا تبدیل به سیاستهای خشنی شد

که از طریق کشور های وابسته به این قدرت ها بصورت نظامی ادامه یافت.

به هر حال با مرگ استالین در پنجم مارس ۱۹۵۳ میلادی هم سیاستهای داخلی خرشچوف ، جانشین او و هم سیاستهای خارجی کشور "شوراها" تا حدی در جهت تنش زدائی با "امپریالیسم" در بسیاری از مسائل مورد اختلاف در دنیا پیش رفت ، از جمله جنگ کره پایان گرفت و در ایران کودتای انگلیسی - آمریکائی علیه جنبش استقلال طلبانه مردم ایران و دولت ملی دکتر محمد مصدق در همسایگی "شوروی" طراحی شد و تخت پادشاهی حکومت محمد رضا پهلوی را به او برگرداند.

شکل گیری دولت ناصر در مصر ، مصدق در ایران ، گاندی و نهرو در هندوستان ، گینه سکوتره ، کنیای کنیا ، کنگوی لومبا ، غنای نکرومه و..... از جمله جنبشهای بودند که برای استقلال جدا از سیاست "شوروی" و آمریکا شکل گرفتند .

مبارزه با سلطه گری و دخالت دول سرمایه داری در کشورهای مستقل شکل گرفته بعد از جنگ جهانی دوم ، مجموعه مبارزاتی را در دنیا شکل داد که به مبارزه "ضد امپریالیستی" معروف شدند.

بعد از دوران مستعمره گیری کشورهای فقیر و عقب مانده توسط کشورهای سرمایه داری که بسیاری از کشورهای دنیا در گیر آن بودند ، دوران مبارزات استقلال طلبانه و ضد دخالت خارجی در امور کشورها ، هم جنبشهای رهائی بخش را شکل داد و هم تشکلهای مستقل و جدیدی چون کشورهای "غیر متعهد" را بوجود آورد.

در این کشورها بنا بر ساختار ناهمگون و رشد نیافته اقتصادی شان و با توجه به برجستگی ارزشهای سیاسی در زمینه های دیگری چون مسائل ملی و استقلال سیاسی ، حقوق فردی ، اجتماعی و آزادی نهادهای مدنی و سیاسی که مشخصه یک جامعه پیشرفته تری بود ، زمینه نداشت.

با گسترش مناسبات سرمایه داری در چاقوبه های خاص این مناطق ، شکل گیری قشر متوسط و مرفه شهری و نهادهای مدنی ، ضرورت طرح نیازهای انسان مدرن در راستای حقوق فردی و سیاسی را مطرح کرد.

حاکمان این کشورها که در مبارزه با سیاستهای دول سرمایه داری سعی در استقلال سیاسی و برجسته کردن هویت سیاسی خود در مبارزه با "امپریالیسم" را داشتند ، گذر زمان را با توجه به شکل گیری نسل جوان و نیازهای اجتماعی آنان درک نکردند ، و به جای رشد ارزشهای

سیاسی مترقی در جامعه سعی کردند با ساختارهای عقب مانده و با اصلاحات روبنایی مناسبات گذشته را رفو کنند.

حاکمان "ضد امپریالیست" در این کشورها متوجه نشدند و نشده اند که نیازهای نسل جوان نمی تواند استقلال را بدون آزادیهای اجتماعی خواستار باشد. استقلال سیاسی بدون استقلال فرد و نیازهای مدنی، همچنین آزادیهای اجتماعی بدون حقوق سیاسی نهادهای اجتماعی و تضمین ادامه فعالیت آنها، رشد سیاسی جامعه را تسهیل نخواهد کرد.

گرایش جوامع امروز به آزادیهای اجتماعی نقطه مقابل سیاستهای کشورهای است که جوامع خود را بسته نگاه می دارند و از مشارکت مردم در امور سیاسی و حضور مردم در صحنه سیاسی وحشت دارند.

چرا دولت محمد قذافی، بشار اسد و خامنه ای از دمکراسی و حضور مردم در صحنه سیاسی وحشت داشتند و دارند؟

چرا از انتخابات سالم و مشارکت مردم در امور خود، در هراسند؟

برای همه مسلم است که چه قذافی، اسد و چه خامنه ای منافعی را در کشورهایشان به دست آورده و دنبال می کنند که حاضر به از دست دادنش نیستند.

مثلا در ایران:

همراه با گسترش قدرت سیاسی ولی فقیه مافیائی از بیت رهبری شکل گرفت که سلطه سیاسی - اقتصادی خود را نه تنها در ایران بلکه در منطقه خلیج فارس و در بین کشورهای همسایه نیز گسترش داد. با توجه به اهمیت نفت برای کشورهای غربی و آمریکا و خطر تشنج های سیاسی در منطقه، و به خطر افتادن منافع آنها بخصوص بعد از سرنگونی دولتهای عراق و افغانستان، جمهوری اسلامی قدرتمند ترین کشوری در منطقه شد که می تواند با حضور نظامی خود تشنج آفرین برای بازار جهانی نفت باشد.

با توجه به شکل گیری قدرتهای اقتصادی و سیاسی جدیدی در دنیا چون چین و هند در آسیا و روسیه - که از قدیم یکی از قدرتهای نظامی در شمال ایران بوده و هست، و این روزها با ایران و منطقه خلیج فارس نزدیکی بیشتری احساس می کند - در رقابتش با کشورهای غربی و آمریکا در منطقه، شاهد بروز "جنگ سرد" دیگری در دنیا هستیم که سنت "مبارزه ضد امپریالیستی" در میان بعضی کشورها بخصوص پیروان

قدیم "سوسیالیزم واقعا موجود" را دوباره زنده کرده و در این میان جمهوری اسلامی را در کنار کشورهای قرار داده که پی گیری در جهت منافع اقتصادی خود را در شکل مبارزه با آمریکا و غرب تبلیغ می کنند.

در این دوران که ماهیت کشورهای بلوک شرق و "سوسیالیستی" برای همه بر ملا شده، و همه آگاهند که اختلافات سیاسی این کشورها با غرب نه از موضع انسان دوستی و "سوسیالیزم" بلکه از موضع دفاع از منافع اقتصادی در مناطق مختلف بوده و هست، ولی هنوز دست از آن سیاستهای فریبکارانه خود برنداشته اند و با شعارهای تشنج آفرین "مبارزه با امپریالیسم" قصد فریب مردم و سوء استفاده از احساسات ملی آنها را دارند.

جمهوری اسلامی نیز همصدا با این فریبکاران منافع خود را در منطقه با شعارهای دهن پر کن "ضد امپریالیستی" دنبال می کند و در این راستا تا کنون برای حفظ و امنیت سیاسی خود در داخل کشور از هیچ جنایتی دریغ نکرده است.

سرکوب مردم سوریه توسط بشار اسد نیز در چارچوبه چنین سیاستی توسط جمهوری اسلامی حمایت می شود.

بنابر این شعارهای "ضد امپریالیستی" و قلدری ها و تشنج آفرینی جمهوری اسلامی در منطقه نه تنها برای مردم ایران هیچ گونه وجه ملی و سیاسی ندارد بلکه چون جنگ با عراق جز مرگ و ویرانی ثمری در پی نخواهد داشت و بار دیگر زندگی و دست آوردهای اقتصادی گذشته مردم ایران قربانی سوجدوئی ها و قدرت طلبی های سردمداران جمهوری اسلامی خواهد شد.

بر این اساس است که دمکراسی در این کشورها زیر گرفته می شود و نقش مردم هر روز بدتر از روز دیگر در پهنه سیاسی کشور کم رنگ می شود. طبیعی است که در این شرایط انتخابات و رأی مردم منجر به ادامه حاکمیت آنها نخواهد شد.

درست در این شرایط است که غرب و آمریکا با تغییر سیاست خود در دنیا در قطب دفاع از حقوق سیاسی مردم قرار گرفته اند و مدافع آزادی های سیاسی شده اند.

آنها امروزه راه مبارزه خود علیه این کشورها و "سوسیالیزم واقعن موجود" را با پرچم دمکراسی خواهی گشوده اند، دمکراسی خواهی!

که برای مبارزین سیاسی چند دهه پیش در کشورهای وابسته به آنها پی آمدی جز سرکوب و زندان نداشت.

اگر سیاستهای کشورهای غربی و آمریکا (بخصوص حزب جمهوری خواه) را در سالهای قبل از فروپاشی دیوار برلین، در رابطه با کشورهای آمریکای لاتین، آفریقائی و دولتهای دست نشانده آسیائی دنبال کنیم اوج وحشیگری و خشونت را مشاهده خواهیم کرد، نگاه کنید به اعمال نظامی آمریکا در ویتنام، کوبا و ریختن بمبهای اتمی بر سر مردم بی گناه ژاپن تا متوجه شویم که منافع آنها اگر در خطر باشد هر گونه عملی را برای خود مشروع می دانند.

چرخش سیاسی آمریکا و اروپا در دفاع از دموکراسی و سرکوب کشورهای جزء "محور شر" و همراهی با مردم در دفاع از دموکراسی بخصوص بعد از شکل گیری دولت دمکراتها در آمریکا با ریاست جمهوری اوباما، ناشی از سیاستهای نادرست و ضد دمکراتیک بلوک "سوسیالیزم واقعن موجود" بوده، که بعد از ریختن دیوارها، بازمانده های دیکتاتور منش گذشته دوباره به شکلی دیگر، همان سیاست های فرقه ای را دنبال می کنند.

"سوسیالیزمی" که با حذف دموکراسی و حقوق سیاسی مردم و حذف آزادیهای مدنی، تصوراتی را در مردم دنیا تقویت کرده، که امروز دول سرمایه داری از آن علیه اندیشه های مارکس و سوسیالیزم استفاده می کنند. ذهنیت منفی که امروز گرایشهای چپ دمکرات در مبارزه سیاسیشان سعی دارند، با نگاهی دمکراتیک به آینده، چهره بشردوستانه و آزادیخواهانه آنها نشان دهند.

این همه ذهنیت های منفی در دنیا ناشی از سیاستهای غلط آن سوسیالیزم توتالیتراست، که اکنون نیز با چهره ای دیگر، بعوض دفاع از مبارزات مردم سوریه و ایران، از دولتهای این کشورها حمایت می کند، و به جای ایستادن در جایگاه دفاع از دموکراسی و حقوق سیاسی مردم، در کنار دیکتاتورها قرار گرفته است.

امروز دیگر آن "سوسیالیزم واقعن موجود" کذائی هم نیست که چین و روسیه جدید رادرکنار کوبا و چاوز قرار می دهد، این سعادت "طبقه کارگر" هم نیست، دفاع از "رحمتکشان" عالم هم نیست، اینها در تلاش گسترش قدرت اقتصادی - منطقه ای وجهانی خود هستند. آنها در تلاشند که از شرایط بحرانی امروز بهره برداری کنند.

بنابراین تلاش برای گسترش قطب های قدرت و حفظ آنها اتحادهای جدیدی را بوجود آورده است.

در این راه هم به ایران اسلامی ، هم به کره شمالی ، کوبا و سوریه
احتیاج دارند.

طبیعی است که مردم کشورهای عربی و ایران با مشاهده همکاری و دفاع
دولتهای روس ، چین، کوبا و.. از دولتهای ضد مردمی اسد و خامنه ای
به فحش دهی به سوسیالیزم و چپ کشیده می شوند و روند دگرگونی
سیاسی در کشورشان را با توجه با این تصور منفی، در دشمنی با چپ
هم می دانند.

امروز سیاست مستقل چپ نو نه ایستادن در کنار آمریکا و اروپاست، نه
در کنار دیکتاتورهای ایران و سوریه ، نه موافقت با حمله نظامی
غرب است، و نه با دخالت سیاسی این کشورها؛ استقلال سیاسی و رابطه
با همه کشورهای دنیا چون تلاشهای دکتر مصدق راه ما در رسیدن به
جامعه ای مستقل، دمکرات و آزاد است.

15.02.12